

## سیرسی در نام‌واژه‌شناسی ( اتیمولوژی ) لاهیجان اندر معرفت لاهیجان

ابوالقاسم پژوهشگر (کوچکی)

لاهیجان شهری کوهپایه‌ای است که در چهل و پنج کیلومتری خاور رشت قرار دارد و از شهرهای باستانی گیلان می‌باشد. در سده‌های گذشته تختگاه بیه پیش (رود پیش - شرق گیلان) و کانون تولید ابریشم خام و دستباف‌های ابریشمین (برودری‌دوزی) بوده و از یک صد سال اخیر تا زمان حاضر، مرکز عمدهٔ چایکاری کشور است. اکنون این شهر یکی از قطب‌های گردشگری قابل توجه گیلان و شمال ایران به شمار می‌رود. زبان اهالی گیلکی به گویش بیه پیشی می‌باشد. در سده‌های پیشین مناسبات ابریشمی این شهر تار و پود اقتصاد خانوارهای آن را در چنبرهٔ خود داشت ولی در دهه‌های اخیر به دلیل کاهش قیمت و جایگزینی الیاف مصنوعی، تولید ابریشم و توتستان‌های وابسته به آن به یکباره از کوچه‌باغ‌های شهر و پیرامون آن زدوده شد و بوته‌های چای جای آن را گرفت و بخشی هم در جریان توسعهٔ شهری از میان رفت.

تا سی چهل سال گذشته «لاهیجان» (کانون ابریشم) در آن دیار و توابع، نمود عینی داشت و به درستی سرزمین ابریشم بود ولی اکنون فقط نام و عنوانی از آن بر جای مانده و به راستی «لاهیجان» به تاریخ پیوست.

نخست باید به این نکته اشاره نمود که نام‌واژه‌های گیلکی و طبری از زمان‌های دور دست می‌آیند و «لهجه گیلکی و مازندرانی و جزو این‌ها از ریشه و بُن زبان‌های دیرین ایرانی می‌باشند»<sup>۱</sup>. بسا از آن‌ها با

۱. پورداود، ابراهیم. *آناهیتا*، به کوشش مرتضی گرگی و به تصحیح میترا مهرآبادی، تهران: نشر افراسیاب، ۱۳۸۰، ص ۹۲.

سیری در نام‌واژه‌شناسی (اتیمولوژی) لاهیجان اندر معرفت لاهیجان / ابوالقاسم پژوهشگر

حفظ اصالت و تلفظ باستانی‌شان دست نخورده به ما رسیده‌اند و شماری نیز در طول دوران، تغییر لفظ یافته و با گویش‌های مختلف آمیخته‌اند. قبل از وارد شدن به این مبحث باید اذعان نمود که برخی از مورخان بنا گذارنده لاهیجان را لاهیج بن سام بن نوح و آن را منسوب به او می‌دانند.<sup>۱</sup> این نوع گفتارهای افسانه‌ای کما بیش در مورد دیگر شهرها نیز آمده است. لاهیجان در متون تاریخی با املاهای متفاوتی درج گردیده، در کتاب *حدودالعالم* که قدیمی‌ترین مرجع جغرافیای تاریخی زبان فارسی است (تألیف ۳۷۲ هـ ق) آن را «لافجان» در کنار «برفجان» (سیاهکل فعلی) ثبت نموده‌اند و از شهرهای این «سوی رودیان» (بیه پیش) برشمرده‌اند<sup>۲</sup> (احتمالاً در استنساخ به غلط جای لاهجان نشسته است). اما جهانگیر سرتیپ‌پور آن را مطابق دهکده «لفمجان» امروزی می‌پندارد که در حومه غربی لاهیجان واقع گردیده است.<sup>۳</sup> نیز در *تاریخ الجایتو* عبدالله کاشانی (تألیف ۷۰۶ هـ ق) همه جا «لیاهجان» نوشته شده<sup>۴</sup> و در منابع کهن چینی «لیکان»<sup>۵</sup> آمده و «زوزنی» آن را «لیاهگان» یادداشت نموده است.<sup>۶</sup> ایضاً در *نزهةالقلوب* حمدالله مستوفی<sup>۷</sup> (تألیف ۷۴۰ هـ ق) و سایر تاریخ‌های محلی قرن نهم و دهم هجری مانند *تاریخ گیلان* و *دیلمستان* اثر میرظهیرالدین مرعشی و *تاریخ خانی* نوشته علی بن شمس‌الدین لاهیجی و *تاریخ گیلان* نوشته عبدالفتاح فومنی تماماً و کراراً به هیأت «لاهبان» آمده است که با لفظ کنونی ساکنان محلی آن تقریباً یکسان است. با برشمردن موارد فوق که از هزار سال بدین سو تا پانصد سال اخیر در جایی به صورت «لاهبان» امروزی دیده نشده، از این رو می‌توان نتیجه گرفت که این نام‌واژه با املاهای حاضر، لفظی متأخر است. با توجه به اینکه حالیه مردم بومی این شهر و توابع آن را «لاجن»<sup>۸</sup> تلفظ می‌نمایند که به لفظ قدیمی آن نزدیک است.

جزء اول این کلمه «لاه» در گویش گیلکی قدیم به معنی ابریشم است، اکنون نیز در گیلان به ابریشم نخاله (نوعی ابریشم پست) لاس می‌گویند که از لفظ باستانی به لفظ سده‌های میانه تغییر یافته است، در این مورد دکتر باستانی پاریزی می‌نویسد:

ما در زبان‌های پهلوی به کلمه «لاه» به معنی ابریشم خام برمی‌خوریم. هم امروز در بیرجند، ابریشم را به لهجه بیرجندی «لاس» گویند، کلمه «لاهبان» احتمالاً بستگی به این کلمه و تهیة ابریشم داشته

۱. لاهیجی، م.م. جغرافیای گیلان، چاپ نعمان نجف، ۱۹۶۹، ص ۱۱۱.
۲. *حدودالعالم الی المشرق و المغرب*، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲، ص ۱۴۹.
۳. سرتیپ‌پور، جهانگیر. *نام‌ها و نامدارهای گیلان*، رشت: نشر گیلکان، ۱۳۷۱، ص ۴۷۰.
۴. کاشانی، عبدالله. *تاریخ الجایتو*، به کوشش مهین همبلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، صص ۵۶ - ۵۷ - ۶۲.
۵. لیکان (لاهبان) در باستان دارای رقصندگان و بازیگران زبردست بود که به چین می‌بردند. (مظاهری، علی. *جاده ابریشم*، ج دوم، نشر پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۳، صص ۵۹۴ و ۵۹۵).
۶. رضازاده لنگرودی، رضا. *یاد پابنده* (مجموعه مقالات)، تهران: نشر سالی، ۱۳۸۰، صص ۲۵۳ و ۲۵۴ (مظاهری، علی. *کوشیار گیلی*، ترجمه جعفر خمami زاده).
۷. مستوفی، حمدالله. *نزهةالقلوب*، به کوشش گای لسترانج، دنیای کتاب، ۱۳۶۲، صص ۵۶، ۱۶۲ - ۱۶۳.

است، چنین «لایجانی» ما در رفسنجان داریم.<sup>۱</sup> لاهیجان دیگری در جنوب دریایچه رضائیه (ارومیه) واقع گردیده است.<sup>۲</sup> این بلوک لاهیجان با پنجاه و هفت پارچه ده از بلوکات ساوجبلاغ (مهاباد) می‌باشد.<sup>۳</sup> چنین مترادف‌هایی نیز در حوزه گیلان و مازندران به عنوان کانون تولید ابریشم خام وجود دارند که همگی از یک ریشه‌اند. مانند: لاکان (مُفَرَس لاهجان - حومه رشت)، لاهو - لاهور<sup>۴</sup> (نام دو ولایت در مازندران)، لاس<sup>۵</sup> (ولایتی در حوزه فیروزکوه مازندران) این نام‌واژه در برخی منابع به هیأت لاسگرد (لاسگرد) نیز آمده است<sup>۶</sup> و لاسگرد با لاهجان در واقع در یک ردیف و معنی می‌باشند. گرد و معرب آن جرد به معنی تخت و اورنگ نیز شهر و آبادی است و همان است که در زبان روسی به «گرا» برگشته است همچون لنینگراد یا استالینگراد و در شهرهای ایران همانند بروجرد، دارابگرد، سوسنگرد یا هشتگرد. ایضاً: لاسم که از دو جزء «لا» به معنی ابریشم و «سم» که در جزء دوم هوسم (رودسر فعلی) نیز آمده در زبان پهلوی به معنی شهر و آبادی است که در حومه لاریجان مازندران واقع گردیده و معادل لاسگرد یا لاهگان (لاهیجان) می‌باشد.

کتک لاجان<sup>۷</sup> (از توابع کوچصفهان)، لاهیجان<sup>۸</sup> (در حومه آمل)، لاهیجی محله<sup>۹</sup> (واقع در حومه طاهرگوراب گسکر، غرب گیلان)، لاهیجی پند<sup>۱۰</sup> (از رودخانه‌های حوالی گسکر، غرب گیلان)، لویج<sup>۱۱</sup> (حومه مازندران) مورد اخیر، شکل دگرگون یافته «لاهیج» و معرب «لاهیگ» است. اشپیگل محقق آلمانی نام لاهیجان را به معنی «شهر ابریشم» می‌داند، این عقیده اشپیگل از کتاب حملات روسیان به سواحل کرانه خزر<sup>۱۲</sup> اثر برنهارد دُرن خاورشناس آلمانی تبار ساکن روسیه نقل شده است. دکتر بهرام فره‌وشی استاد زبان‌های باستانی ایران این اشتقاق را چنین توجیه می‌کند:

۱. باستانی پاریزی، ابراهیم. *ازدهای هفت سر*، دنیای کتاب، تهران: ۱۳۶۲، ص ۲۰۵.
۲. گابریل، آلفونس. *تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران*، ترجمه فتحعلی خواجه‌نوری، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۴۸، صص ۲۶۸ و ۳۸۰.
۳. بهرامی، تقی. *فرهنگ روستائی*، ج اول، نشر خودکار، ۱۳۱۷، صص ۳۷ و ۳۸.
۴. جغرافیای گیلان، ص ۲۹۹.
۵. لاهیجی، علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسین. *تاریخ خانگی*، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ص ۶۹.
۶. لوات، کلنل. *استرآباد نامه* (سفرنامه)، به کوشش مسیح ذبیحی، ص ۲۳۵.
۷. جغرافیای گیلان، ص ۲۲۷. ایضاً ستوده، منوچهر. *از آستارا تا آستارباد*، ج اول، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹، ص ۳۲۴.
۸. رابینو، ه. *دودمان علوی در مازندران*، ترجمه محمد طاهری شهاب، مطبعه ارمغان، ۱۳۲۰، صص ۱۶ و ۱۷.
۹. رابینو، ه. *ولایات دارالمرز ایران*، گیلان، رشت: بنیاد فرهنگ و انتشارات طاعتی، ۱۳۵۷، ص ۱۷۸.
۱۰. *ولایات دارالمرز ایران*، گیلان، ص ۱۷۵.
۱۱. مرعشی، میرظهورالدین. *تاریخ گیلان و دیلمستان*، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، ص ۳۰۸.
۱۲. از این کتاب که به زبان آلمانی است، دویمت نسخه در سال ۱۳۵۹ خورشیدی در انزلی از سوی انتشارات گیلان چاپ و منتشر گردید.

لاه یا لاس پارسی میانه (پهلوی) که اکنون به فضولات ابریشم اطلاق می‌شود. تبدیل «س» پارسی میانه به «ه» پارسی نو در موارد دیگر نیز دیده شده، افزون بر آن، «لاه» در برهان قاطع به معنی «پارچه ابریشمی سرخ» آمده است. «... ئیگ» صفت نسبی است. لاهیگ می‌شود منسوب به ابریشم و لاهیگان که لاهیجان شده است، می‌شود محلی که در آن ابریشم به دست می‌آید.<sup>۱</sup>  
حرف «سین» در زبان‌های ایرانی چون اوستایی و پارسی باستان مبدل به «ها» می‌شود،<sup>۲</sup> چنانچه «خروس» در ابتدا «خروه» خوانده می‌شد. مثلاً عنصری چنین آورده است:

شب از حمله روز گردد ستوه  
شود پر ز اغش چو پر خروه  
یا در بیتی دیگر از نظامی گنجوی آمده است:

خروه غنوده فرو کوفت بال  
دُهل زن بزد بر تبیره دوال  
تبدیل «سین» به «ها» در فارسی بسیار رایج است چون «آماس» و «پلاس» که «آماه»<sup>۳</sup> و «پلاه» هم گفته می‌شد. در پهلوی نیز بسا واژه با «سین» به «ها» برگشته چون «روپاس» و «آگاس» و «پاتفراس» که در فارسی شده «روپاه»<sup>۴</sup> و «آگاه» و «بادافراه» (کیفر) و جز این‌ها همچنین در لهجه‌های کهن آریایی یعنی سانسکریت و فرس هخامنشی و اوستایی «سین» و «ها» به هم تبدیل می‌شود و «خود خروه» نام گلی بستان افروز که امروزه «تاج خروس» خوانند.<sup>۵</sup>

## جان

«جان» در جزء دوم «لاهیجان» پسوند مکان است که در سرتاسر ایران در پس نام‌ها می‌نشیند. لیکن این پسوند در شرق گیلان<sup>۶</sup> و غرب مازندران به نسبت دیگر مناطق فراوان تر است، همچون «خاله» (شعبه‌ای از رود) که در حومه رشت و انزلی زیاد آمده و «کلا» (جلگه و زمین‌های هموار قابل کشت و آبادی) و «پی»<sup>۷</sup>

۱. کشاورز، کریم. گیلان (کتاب جوانان، شماره ۱۳)، ابن سینا، ۱۳۴۷، صص ۸۵ و ۸۶.  
۲. آناهیتا، ص ۱۳۹.

۳. در گویش گیلکی شرق گیلان «آما» به معنی ورم و آماس هنوز متداول است و «گولی ماس» به معنی «ورم گلو» می‌باشد. رجوع شود به فرهنگ گیل و دیلم، محمود پاینده، ص ۵۹۹.

۴. حالیه در لفظ گالشی، روباه را «لوآس» گویند و روستایی در حومه دیلمان به نام «لوسه دست» موجود است. رجوع شود به جغرافیای گیلان، ص ۲۴۷.

۵. پورداد، ابراهیم. فرهنگ ایران باستان، تهران: نشر اساطیر، ۱۳۸۲، ص ۳۱۵.

۶. شرق گیلان به مرکزیت هوسم (رودسر فعلی) کانون خیزش‌های شیعی و امارت و سیادت علویان بود. وجود بقاع متبرکه سادات علوی و کیایی و زیدی در این مناطق گویای آن است. از همان دوره پسوند باستانی «گان» معرب گردید و به «جان» برگشت.

(رود) که در اعلام جغرافیائی مازندران بسیار و «گوراب»<sup>۱</sup> که در آبادی‌های گیلان زیاد است. «جان» غیر از معانی متداول، در لغت‌نامه‌ها چنین آمده: سلاح جنگ از ریشه اوستایی «جَن» به معنی «زدن و کشتن»، به قول «هوبشمان» از کلمهٔ سانسکریت «ذیانَه» به معنی فکر کردن و به قول «یوستی» و «مولر» جان با کلمه اوستایی «گیه»<sup>۲</sup> به معنی «زندگی کردن» از یک ریشه است ولی «هوبشمان» آن را صحیح نمی‌داند. در زبان پهلوی «گیان»<sup>۳</sup> شکل قدیمی‌تر و «جان» شکل تازهٔ تلفظ جنوب‌غربی است و در گیلکی «جَن»<sup>۴</sup> می‌باشد.<sup>۵</sup> از معانی برشمردهٔ فوق‌الذکر چیزی مربوط که شایستهٔ پسوند شهرها و آبادی‌ها باشد به دست نمی‌آید.

«جان» معرب و شکل دگرگون یافته و متأخر «گان» است که فراوان در جزء دوم آبادی‌های گیلان دیده می‌شود مانند دیارجان، تمیجان، آفرمجان، کلیجان، تماجان، چایجان، شیجان، لیلجان، اشکجان و مالاجان که معنی انبوهی و بسیاری چیزی را در جایی می‌رساند (همین‌طور مثال‌های پسوند «گان» و «کان» که در سطور بعدی می‌آید).

کسروی در جایی می‌نویسد: «کان»، این کلمه که سپس «گان» (با کاف فارسی) گردیده در آخر نام‌های شهرها و دیه‌ها فراوان آمده است، چنان‌که «اردکان» و «گرکان» و «زندگان» ... و بسیار مانند اینها. دربارهٔ معنی آن، دو احتمال می‌توان داد: یکی آنکه به معنی «جا» و «زمین» باشد، چنان‌که ما این مطلب را در جای دیگر ثابت کرده‌ایم (دومین دفتر نام شهرها و دیه‌های ایران) و دیگر آنکه به معنی «نسبت» باشد؛ چنان‌که در کلمه‌های «بازرگان» و «شایگان» یا «شاهگان» به همین معنی است. از اینجا معنی «آذربایگان» روشن می‌شود یعنی سرزمین یا شهر «آزرباد». از آنجا که در برخی شهرهای ایران به ویژه در نواحی جنوب، «گاف» فارسی به «جیم» تبدیل می‌شده است [از این‌رو] آذربایجان با «جیم» نیز غلط نیست.<sup>۶</sup> همو می‌افزاید: «گان» و «گین»؛ «گان» در پارسی گاهی به معنی «نسبت» آمده است، چنان‌که

۱. گوراب از واژه‌های گیلکی است به معنی میدان، بازارچه و شهرک که در پژوهش دیگری آمده است.

2. gaya

۳. در حومهٔ دیلمان بر روی قله کوهی، روستایی به نام «گیان» وجود دارد و نیز نام تپه‌ای باستانی که در حومهٔ شهر نهاوند می‌باشد.

۴. در گویش گیلکی «جُن» jon تلفظ می‌گردد.

۵. لغت‌نامه دهخدا، ص ۷۴۱۹. ایضاً برهان قاطع، ص ۵۵۸.

۶. روستایی در حومهٔ کلاچای از توابع سیاهکل رود در شرق گیلان. شاید «چایجان» آخرین نامگذاری از این دست بوده که پس از رواج کشت چای در یک صد سال اخیر بدین پسوند متصف گردیده است. البته اگر جزء اول آن به معنی «چای» باشد در همان حوالی روستای دیگری وجود دارد به نام «چاخوانی‌سر» (تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۲۹۸) که امروزه «چایخانسر» خوانده می‌شود، که قسمت اول آن «چا» ظاهراً ربطی به چای ندارد و «چا» را جهانگیر سرتیپ‌پور «جرگه» معنی نموده است. (ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی، نشر گیلکان، ص ۱۵۴). «چای» در لفظ ترکی به معنی «رودخانه» می‌باشد.

۷. لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۲، ص ۱۸۸۹۶.

سیری در نام‌واژه‌شناسی (اتیمولوژی) لاهیجان اندر معرفت لاهیجان / ابوالقاسم پژوهشگر

در «بازرگان»، «دهگان»، «شایگان» یا «شاهگان» و ... نیز چنین معنایی دارد. در زبان ارمنی «گان» بدین معنی بسیار به کار می‌رود ولی در آخر نام آبادی‌ها، این معنی مناسب نیست و ما هرگز «ی» نسبت، در نام آبادی سراغ نداریم. پس درباره معنی کلمه راهی جز این در پیش نداریم که این کلمه را شکل تغییر یافته‌ای از «وان» و با این کلمه، هم‌معنی بینداریم. به ویژه که دلایل زبان‌شناسی نیز مؤافق این مطلب است؛ همچنان که پیش‌تر دیدیم. همچنین «گین» در پارسی، در «سهمگین» و «غمگین» و کلمه‌های دیگری نیز به کار رفته است اما معنایش در آخر نام آبادی‌ها به همان معنی نیست که در این کلمه‌ها دیده می‌شود و به آسانی می‌توان گفت که عوض شده از «گان» و با آن کلمه هم‌معنی است.

کان: ظاهر آنست که «کان» عوض شده «گان» باشد زیرا عوض شدن «ک» و «گ» به یکدیگر در پارسی معروف است و مثال‌های فراوان دارد. ولی می‌توان آن کلمه را جداگانه هم پنداشت و در این صورت نیز چون «کان» که در لغت به تنهایی به کار می‌رود به معنی گونه‌ای «جایگاه» است مانند «کان زر» که به معنی «جایگاه زر» است یا جایی که زر در آنجا انبوه و فراوان باشد، از این رو «کان» را در آخر نام آبادی‌ها نیز می‌توان به آسانی به معنی «جایگاه» گرفت.<sup>۱</sup> بیرونی می‌نویسد: پارسیان قدیم را قاعده کلی بود که هرگاه نام ماه با نام روز یکی می‌شد آن روز را جشن می‌گرفتند و نام آن را با الحاق لفظ «گان» می‌گفتند. لفظ «گان» متضمن معنی جمع و تکرار است.<sup>۲</sup>

آنچه مسلم است «جان»، معرب «گان» یا «کان» می‌باشد که بعد از دوره اسلامی به «جان» مبدل گردید و در برخی مکان‌ها نیز به هیأت باستانی خود باقی مانده است مانند: سمنگان (حومه چالوس)، گلپایگان، سی‌سنگان (مازندران)، سورکان (حومه فومن، جغرافیای گیلان، ص ۲۱۷)، رودکان<sup>۳</sup> (حومه کرمان، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغل، ج اول، ص ۳۸۰)، زرکالات (زرکان لات، تاریخ خانی، ص ۳۳۲)، رزگاه (تاریخ خانی، ص ۱۴۲). «زرگان» مترادف تاکستان یا موستان است که به معنی انگورستان می‌باشد و در حومه شهریار واقع شده است. تلیکان (اشکور، از توابع رودسر)، ولیکان (تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۳۰۲)، زایگان (تاریخ خانی، ص ۸۱)، وایه‌گان (اشکور)، سیاسنگان (از توابع دیلمان) و گرگان.<sup>۴</sup>

در مناطقی چون سیستان و بلوچستان که زبان عربی کمتر بدان رخنه کرده است؛ آبادی‌های فراوانی وجود دارند که پسوند «گان» یا «کان» در آن‌ها بدون تغییر باقی مانده‌اند مانند: ماکان، کلپرکان، کان کرم‌شاه،

۱. کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۵، ص ۲۹۸.

۲. بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد. التفهیم لاولئال صناعه التنجیم، به تصحیح جلال همایی، ص ۲۵۴.

۳. «رودکان» در کرمان و «بی‌جان» در اشکور سفلی (رودسر) با صدها کیلومتر فاصله در یک ردیف و معنی‌اند. جزء اول «رودکان» متأخر و جزء دوم آن متقدم است و «بی‌جان» دقیقاً عکس آن است.

۴. نام‌واژه «گرگان» با دو معنی کاملاً متفاوت در خور تأمل است که در پژوهش جداگانه‌ای خواهد آمد.

سیموکان و کله‌گان،<sup>۱</sup> ایضاً ریگان و سنگان (واقع در حوالی خواش بلوچستان).<sup>۲</sup> فراوانی این پسوند در چهار سوی ایران مانند: برازجان، رفسنجان، دلیجان،<sup>۳</sup> فلاورجان، سیرجان، آذربایجان، ارسنجان و زنجان این دیدگاه را به وجود می‌آورد که در گذشته گروهی از مردم مکانی را که جهت سکونت برمی‌گزیدند، بیشتر آن را با پسوند «جان» یا «گان» نامگذاری می‌کردند. امروزه پسوندهای دیگری مانند: آباد، نوآباد، نو، تازه‌آباد، محله، سر، سرا و ... جایگزین آن‌ها گردیده است. بدین گونه که هر نقطه نوبیادی را با پدیده معروف و قابل توجه آن آبادی ترکیب می‌نمودند و بدین شکل نام‌واژه‌ها را ابداع می‌کردند. با توجه به تولید انبوه ابریشم در گیلان به ویژه در لاهیجان که سابقه‌ای بس دیرین دارد؛ می‌توان لاهیجان (لاهیجان) را که از دو بخش لاه + جان ترکیب یافته به «سرزمین ابریشم» و «ابریشم‌کده» و یا «کان ابریشم» و مانند آن معنی کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

۱. علاءالملک. سفرنامه بلوچستان، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، انتشارات وحید، ۱۳۶۴، ص ۸۰

۲. تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران، صص ۳۲۵ و ۳۲۶.

۳. سوی دلیجان در حوالی اصفهان، دلیجان دیگری در حومه دیلمان (شرق گیلان) وجود دارد. در گذشته به نوعی کالسکه مسافرکشی، دلیجان می‌گفتند که مخفف دلیجانس می‌باشد ولی برای «دلیجان» مورد بحثمان معنی دیگری مترتب است.